

به احترام عزت الله فولادوند

(به نقش او در یک دگرذیسی عمیق فکری و دوران‌ساز شهادت می‌دهم)

۱) درباره عزت الله فولادوند اندیشمند و مترجم یا نویسنده برجسته چهل کتاب و صد مقاله ارزشمند (در زمینه‌ی فلسفه‌های مضاف، علوم سیاسی و اجتماعی، خصوصا در دفاع بنیادی از خردگرایی، آزادی و خشونت‌پرهیزی) از زوایای گوناگون می‌توان سخن گفت. (برای آشنایی با فهرست کتاب‌ها و نحوه ترجمه‌های استاد به اینجا <http://www.bbc.com/persian/arts/story/2006> نگاه کنید.) در این نوشته می‌خواهم از زاویه تجربه‌های شخصی خودم و اثری که از مطالعه آثار تاثیرگذار او دریافت کرده‌ام، وارد شوم. البته این بحث من می‌تواند شخصی نیز تلقی نشود و آن را فرضیه‌وار برداشت بخشی از نسل متولدان دهه ۱۳۳۰ تلقی کنید که در جریان انقلاب فعال دانشجویی بودند و با گذراندن تحولات پس از انقلاب امروز در آستانه‌ی شصت‌سالگی هستند. (در کتاب انقلاب اسلامی ایران به این موضوع به تفصیل پرداخته‌ام.)

۲) ما دانشجویان انقلابی قبل از انقلاب مصرف‌کننده‌ی «اندیشه‌های انقلابی» بودیم. در دهه‌ی پنجاه در دانشگاه‌ها این مصرف‌کنندگان اندیشه دو جریان اصلی بودند: اول جریان چپ که تحت تاثیر کتاب‌ها و اندیشه انقلابی مارکسیست-لنینیستی (و در این اواخر مائوئیستی) بودند و دوم جریان دانشجویان مذهبی-انقلابی که خواننده‌ی کتاب‌های بازرگان، طالقانی، مطهری و از همه بیشتر علی شریعتی بودیم. چیزی که بعدها معروف شد به اسلام سیاسی. یادم هست کتاب‌های شریعتی را فقط نمی‌خواندیم، بلکه می‌بلعیدیم. واقعا این کتاب‌ها نسل جوان ما را یکپارچه «انقلابی» کرده بود و این نسل نجات سریع این کشور را (و به زبان امروز «توسعه سریع جامعه ایران» را) فقط در یک چیز جستجو می‌کرد: «انقلاب کردن» و تغییر رژیم. اصلا پیش از انقلاب فقط به «فکر انقلابی» مجهز شده بودیم و اصلا نمی‌دانستیم پیامدهای یک انقلاب یا تغییر رژیم چیست، کشورداری چه لوازمی دارد یا اصلا نوگرایی، رشد و توسعه (و به قول امروزی‌ها مدرنیته) مستلزم چه لوازمی است. فقط به انقلاب فکر می‌کردیم و انقلاب هم کردیم و پیروز هم شدیم. در همان زمان پیش از انقلاب فولادوند کتاب گریز از آزادی اریک فروم را ترجمه کرده و برنده جایزه شده بود، ولی ما کتاب او را ندیدیم و نخواندیم.

۳) اما پس از انقلاب دو عامل چشم ما را باز کرد. اول رخدادهای غیرمنتظره‌ی پس از انقلاب. این رخدادها باعث شد «اسطوره‌ی انقلاب» برای ما به رخدادهای تلخ و شیرین و «واقعیت‌های زمینی پس از انقلاب» تبدیل شود. [با این همه از میان نسل ما کسانی بودند که همچنان دوست داشتند که به صورت جزمی و حتی تعصبی انقلاب را در «روایت اسطوره‌ای‌اش» تفسیر کنند و ادامه دهند.] علت دومی که از لحاظ نظری چشم ما را باز کرد و متعاقبا محتوای زندگی ما را تغییر داد این بود که: اگر ما قبل از انقلاب مصرف‌کننده‌ی «ادبیات و اندیشه‌های انقلابی و قالب‌زنانه در علوم انسانی و اجتماعی» بودیم، پس از انقلاب بختیار یار ما شد و مصرف‌کننده «ادبیات و اندیشه‌های روشنگرانه در علوم انسانی و اجتماعی» شدیم. نسل‌های متولد دهه‌های هفتاد و هشتاد اصلا نمی‌توانند چالش‌ها، پویاها و بهجت‌های روحی این دگرذیسی فکری نسل ما را امروز به خوبی تصور و درک کنند.

۴) سوال: آن ادبیات و اندیشه‌های روشنگرانه توسط چه کسانی تولید و منتشر شد و در این حد «نوع غذای اندیشه‌ای» نسل ما را تغییر داد؟ حرف من این است که قطعاً یکی از اندیشه‌ورزان و مترجمان برجسته‌ای که تولیدکننده و کاتالیزور این اندیشه‌های روشنگرانه بود عزت‌الله فولادوند بود. ترجمه‌های فولادوند که با عمق نظر انتخاب شده بود، اندیشه‌های مولفان این کتاب‌ها به خوبی فهمیده شده بود و با زبان سلیس و خوش‌خوان به فارسی ترجمه شده بود. کاملاً به یاد دارم اوج دوران جنگ (سال ۱۳۶۵) ما در مناطق جنگی خدمت می‌کردیم و کتاب جامعه باز و دشمنانش با ترجمه روان استاد به دست ما رسید. شب‌ها این کتاب را می‌خواندیم و یک سال با جمعی از دوستان در همان مناطق و فضای جنگی روی محتوای مضامین این کتاب بحث می‌کردیم. در آن زمان دلایل نویسنده کتاب در دفاع از اصلاح‌جویی در برابر انقلابی‌گری کاملاً قانع‌کننده به نظر می‌رسید و به ما ابزار نقد ادبیات و اندیشه‌های انقلابی و قالب‌زنانه را می‌داد. همین‌طور ترجمه‌های استاد از کتاب‌های فیلسوف ضد خشونت هانا آرت نشان‌مان داد ریشه‌ها و پیامدهای خشونت انقلابی کجاست و چگونه خشونت انقلابی تقدیس می‌شود. بعدها ترجمه و نقدهای استاد در نقد رژیم‌های استبدادی، اقتدارگرا، مردم‌انگیز و تمامیت‌گرا از یک طرف و دفاع عقلانی و اخلاقی از رژیم‌ها و جنبش‌های دموکراتیک، تکثرگرا و خشونت‌پرهیز از طرف دیگر، نسل ما را از سیاست قهرآمیز دور و با «سیاست سازنده» آشنا کرد (این مجموعه بعداً در کتاب «خردسیاسی» چاپ شد). بنابراین می‌خواهم شهادت بدهم در این تحول فکری و ریشه‌ای (یعنی عبور از اندیشه‌های انقلابی گرایانه - چه لنینستی چه مذهبی - به اندیشه‌های روشنگرانه علوم انسانی - اجتماعی) که پس از انقلاب در حوزه روشنفکری و عمومی خودش را نشان داد فولادوند بدون شک نقشی تاثیرگذار داشته است.

۵) خواننده گرامی ممکن است این سوال به ذهنش خطور کند که ارزیابی فوق (تاثیرگذاری فولادوند در دگردیسی فکری مهم نسل ما) بیشتر نظر شخصی جلائی‌پور است. پاسخ من این است که این نظر شخصی نیست. همان نسلی که تحت تاثیر این دگردیسی بود بعد از جنگ به تدریج حامل جریانی شد که به نام جنبش اصلاحی و دموکراسی‌خواهی معروف شد. جنبشی که بیست سال است (در ادامه جنبش‌های پیشین جامعه ما) به راه افتاده افتاده و در لایه‌هایی از جامعه فعال مانده است. این جنبش و پوشش مدنی از چشمه‌ی فکری دگردیسی مذکور که سهم فولادوند در آن برجسته است سیراب می‌شد (به بخشی از این تحول در کتاب جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی: با تاکید بر جنبش اصلاحی دوم خرداد پرداخته‌ام).

۶) ما یلم در اینجا نوشته‌ی خود را با پاسخ به این سوال ادامه دهم. در استعداد و شخصیت فولادوند چه ویژگی‌ای وجود داشته که به این توفیق چشمگیر فکری و فرهنگی انجامیده است؟ در پاسخ ممکن است گفته شود آشنایی فولادوند با فرهنگ و تمدن غرب و مدرنیته، باسماهی و سطحی نبود. او به ریشه‌های فکری و فلسفی غرب توجه داشت. بر اساس این شناخت، کتاب‌های پایه‌ای را برای ترجمه انتخاب می‌کرد که به همین علت مورد توجه قرار می‌گرفت. ممکن است گفته شود او هم توان فهمیدن آثار بنیادین فلسفی را به زبان انگلیسی (و فرانسه) داشت و هم به زبان و ادبیات کلاسیک و معاصر فارسی احاطه داشت. بنابراین مترجم تحت‌اللفظی کتاب‌های انگلیسی نبود بلکه مباحث نظری مدرنیته را در قالب زبان فارسی روان و پاکیزه می‌ریخت و با بیانی ساده‌فهم برای مخاطب ایرانی عرضه می‌کرد و به

همین علت کارهایش مورد اقبال قرار می گرفت. همچنین ممکن است در پاسخ گفته شود زمانه‌ی برآمدن فولادوند، دوران پس از انقلاب و جنگ بود و چنین جامعه‌ای از خشونت خسته و به طور جدی نیازمند تحول و توسعه و سامان‌یابی بود و علت موفقیت آثار فولادوند این بود که دقیقاً به همین نیاز زمانه پاسخ می داد. ارزیابی من این است این پاسخ‌ها همه درست است، ولی باز حق مطلب را در مورد موفقیت فولادوند به خوبی روشن نمی کند.

۷) برای روشن کردن رمز موفقیت فولادوند از سنخ‌بندی اریک فروم، فیلسوفی که مورد علاقه او هم هست، استفاده می کنم. فروم انسان‌ها را به دو سنخ تقسیم می کند (اگر چه در عالم واقع ما نه با انسان‌هایی خالص که مصداق یک سنخ باشند که با انسان‌هایی با ترکیبی از ویژگی‌های هر دو سنخ روبرو هستیم). «انسان‌های پایا» و «انسان‌های پویا» یا انسان‌های مفتخر به «داشتن‌ها» و انسان‌های مفتخر به «بودن‌ها» و شدن‌ها. انسان پایا با داشته‌ها و دارایی‌های مادی و معنوی خودش هویت‌یابی می کند - اینکه چه حقایق، علم، مدرک، ثروت، منزلت و شبکه‌های اجتماعی، قدرت، زیبایی، هوش و محبوبیتی دارد. اما انسان پویا خود را اسیر و دل‌مشغول «داشته‌ها» نمی کند و دغدغه‌ی اصلی‌اش بودنی‌هایش و «شدن» در مسیر حقیقت‌یابی، ساختن خود و جامعه و خیر و زیبایی است. از نظر فروم انسان نوع اول برای حفظ «داشته‌هایش» دائم با دیگران در جامعه در موقعیت تعارض و تضاد قرار می گیرد و برای حفظ داشته‌هایش آماده است از آزادی خود بگذرد و حتی به مراجع قدرت متوسل شود. اما انسان پویا و حقیقت‌جو برایش آزادی مهم است تا در مسیر شدن و ساختن خودش حرکت کند و چون بر خلاف انسان نوع اول دغدغه حفظ «داشته‌ها» را ندارد از قدرت بی‌نیاز است. انسان سنخ اول از نظر فروم به ورطه‌ی «از خود بیگانگی اخلاقی» می افتد، چون آزادی‌اش را داده و التزام اخلاقی‌اش از درونش با آزادی نمی جوشد و در نتیجه مراجع قدرت هستند که نوع التزام‌های اخلاقی را برای او مشخص می کنند و او را از لحاظ اخلاقی از خودبیگانه می کنند. از نظر فروم تراژدی انسان امروز این است که انسان‌ها هم قدرت و هم آزادی را می خواهند که از نظر او این دو باهم قابل جمع نیست. طبق این تقسیم‌بندی انسان‌ها معمولاً به داشته‌های خود سرگرم‌اند و قدرت‌طلب و قدرت‌پذیرند، ولی انسان‌هایی هم هستند که در راه شدن و حقیقت‌جویی هستند و برایشان آزادی بر قدرت اولویت دارد.

به نظرم یکی از علل موفقیت فکری و اندیشه‌ای فولادوند این است که از ویژگی‌های سنخ انسان‌های پایا و اقتدارطلب و توفیق‌جو دور است و به ویژگی‌های انسان‌های پویا و حقیقت‌طلب و قدرت‌گریز نزدیک است. او در نیم قرن گذشته انسان حقیقت‌جویی بوده است که در مسیر زندگی‌اش در انسانیت از خود بیگانه نشده (انسان آزادی‌است) و ریشه‌های معضلات جهان و ایران کنونی برایش مهم بوده است. این سوالات را جستجو‌گرایانه و صادقانه پیگیری می کرده و محصول جستجو و تاملاتش را با کمال تواضع از طریق کتاب‌ها و ترجمه‌هایش در اختیار ما گذاشته است. بدیت ترتیب در مسیر پر فراز و نشیب چالش‌های فکری، سائقه و رانه پیش‌برنده‌ی فولادوند حقیقت‌جویی و میل به آزادی و بسط خیر همگانی بوده و پروای مراجع قدرت را نداشته است. این رانه مزبور به همراه پرکاری، پشتکار و نظم علت موثر توفیق بلندمدت اوست .

از خداوند بقای عمر خوش ثمر استاد را طلب می‌کنم.